

رژیم ستیزی فراطبقاتی یا سرنگونی طلبی ضد سرمایه داری؟

مقدمه:

رفرمیسم میلیتانت کمونیسم نما، تاریخاً تلاش کرده است تا واقعیت تمام عیار سوسیال بورژوائی خود را با توسل به شعارهای پر طمطراق سرنگونی طلبانه از دید توده های طبقه کارگر مخفی سازد. سرنگون ساختن رژیم سیاسی حاکم برای طیف وسیع کمونیسم بورژوائی، راه عبوری به سوی اتوپی های کهنه استقرار جمهوری دموکراتیک خلق!! حاکمیت زحمتکشانش!! دموکراسی، صنعت مستقل ملی!! «رهائی از سلطه امپریالیسم»! و مانند اینها بوده است. کمونیسم بورژوائی در یک دوره طولانی تاریخی با دمیدن در صور این نوع سرنگونی طلبی، توفیق یافته است که جنبش کارگری را از ریل سرنگونی طلبی راستین ضد سرمایه داری به دور سازد. جنبش ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر باید بر این گسست فائق آید. مقاله حاضر تلاش دارد تا تفاوت بنیادی این دو نوع رژیم ستیزی را بر متن شرائط اجتماعی حاضر و زمینه های موجود مبارزه طبقاتی کنکاش نموده و توضیح دهد.

1

محمود احمدی نژاد رئیس جمهور طبقه بورژوازی ایران، در جریان معرفی سومین وزیر رفوزه نفت خود به مجلس اسلامی سرمایه، کارنامه دولت سلف خویش را به اختصار چنین توصیف کرد.

« تنها در 6 ماهه اول امسال بیش از 3900 میلیارد تومان کسری بودجه داشته ایم، بالغ بر 40 میلیارد دلار به دولتها و مؤسسات خارجی بدهکار بوده ایم، 30 میلیارد تعهدات خارجی بر دوش ما بوده است، بدهی ما به بانکهای داخلی بر 16000 میلیارد توان بالغ می گردیده است و بالاخره حدود 3 میلیون نفر در جامعه فاقد شغل و کار و درآمد بوده اند.»

« نئولیبرال های ابوابجمعی خاتمی، صاحبان انحصارات عظیم صنعتی و مالی طیف رفسنجانی و سایر فراکسیونهای منتقد احمدی نژاد در درون قدرت دولتی سرمایه نیز بطور متقابل به او خرده گرفته اند که نابخردیها و سیاستهای خام وی به اختلال وضعی بورس، سرگردانی سرمایه های بزرگ، تضعیف مقبولیت اقتصادی و سیاسی ایران در سطح بین المللی و گسست شيرازه دیپلوماسی کشور منجر شده است.»

اینها خطوط کلی دیالوگ جاری درون قدرت سیاسی سرمایه است، اما آنچه که طبقه کارگر ایران در پشت سیر وقایع روز می بیند یا لازم است ببیند و اساس ستیز خود قرار دهد مسأله دیگری است. ببینیم که در آنجا، در دروند کار واقعی و جاری سرمایه اجتماعی ایران و در پهنه تقابل عینی میان کار و سرمایه، در جهنم سرمایه داری چه می گذرد؟

بدهکاری 40 میلیارد دلاری دولت بورژوازی به بانکها و انحصارات مالی و صنعتی بین المللی بخش ناچیزی از کوه عظیم سرمایه های است که در طول دو دهه اخیر به بازار انباشت داخلی ایران سرریز شده است. پیش ریز این سرمایه ها در قلمروهای گوناگون خرید و فروش نیروی کار، تا آنجا که به کل طبقه سرمایه دار ایران بر می گردد نه یک بدهکاری نامیمون که شراکتی ضروری و بسیار پر سود با سرمایه جهانی در تحکیم موقعیت سرمایه اجتماعی ایران و استثمار هر چه گسترده تر، هر چه شدیدتر و هر چه هولناک تر توده های وسیع طبقه کارگر ایران است. بدهکاری 40 میلیارد دلاری بخش بسیار ناچیزی از کهنکشان عظیم سرمایه جهانی است که در چهارچوب نقل و انتقال های جاری درون ساختار سرمایه و تغییر نام مالک به حوزه های انباشت داخلی ایران سرریز می شود و اضافه ارزش انبوه تولید

شده توسط کارگران در قلمرو پیش ریز آنها، به صورت سود و بهره بانکی و عناوین دیگر میان طبقه سرمایه دار در داخل و خارج تقسیم می گردد.

رقم 3900 میلیارد تومان کسری بودجه دولت نیز در غیاب تعرض نیرومند ضد سرمایه داری طبقه کارگر، نه معضل سرمایه داران، که حلقه ای از زنجیره فتوحات طبقه آنها در جنگ با طبقه کارگر است. معنای زمینی این کسر بودجه در اقتصاد سیاسی بورژوازی این است که دولت سرمایه داری با برنامه ریزیهای روتین خود، تلاش خواهد کرد تا باز هم سطح زندگی فقرآلود و سراسر درد و مرگ نسل کنونی و آتی توده های کارگر را تا 3900 میلیارد تومان دیگر، به نفع افزایش سود سرمایه ها زیر فشار قرار دهد. کار متعارف و سیاست معمول بورژوازی که اعمال آن یک دقیقه تعطیل بردار نبوده و نمی باشد.

30 میلیارد دلار تعهدات خارجی هم گوشه ای از تراز محاسبات داخلی سرمایه است که مبادلات جاری میان اجزاء مختلف سرمایه بین المللی را منعکس می کند و فلسفه گزارش آن، از سوی بورژوازی فقط این است که به توده های کارگر هشدار دهد تا بیش از پیش آماده ذبح خویش، در آستان مصالح انباشت و مقتضیات سودآوری افزون تر سرمایه ها باشند.

16000 میلیارد تومان بدهی، به سیستم بانکی کشور، قبض پرداختی است که دولت سرمایه داری برای کل کارگران ایران صادر می کند، تا وجوه آن را از محل آخرین درهم و دینار باقی مانده معیشتی شان، به حساب سرمایه واریز سازند.

و بالاخره 3 میلیون بیکار نیز نه درد سرمایه داران یا دولت سرمایه داری که گوشه ای از توفیق طبقه آنها در تحمیل بیشترین گرسنگی و مرگ و فقر بر توده های کارگر، با هدف جلوگیری از کاهش نرخ سود سرمایه هاست.

به این ترتیب آنچه احمدی نژاد پیرامون کارکرد دولتهای خاتمی و رفسنجانی بر زبان رانده است، در گذرگاه شرع بورژوازی نه غفلت از مصالح و منویات سرمایه که بالعکس تبلور تلاشی جامع الاطراف برای دست و پنجه نرم کردن با بحران بی فرجام سرمایه داری، سرشکن نمودن کل بار این بحران، بر نان نخور و بمیر توده های کارگر، ممد حیات پروسه بازتولید سرمایه و راهگشای دستیابی شمار کثیر سرمایه داران خصوصی یا دولتمردان سرمایه به اقلام عظیم سود و افزایش افسانه ای سرمایه هایشان بوده است.

این سیاست ها و راهکارها حلقه یا حلقه هائی از زنجیره طولانی برنامه ریزیهای سراسر جنایت دولت سرمایه داری اسلامی علیه کارگران از آغاز تا امروز بوده است. بورژوازی کوشیده است تا از طریق اعمال همه اینها با هم به نیازهای پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی پاسخ گوید. این طرحها و راهکارها را با سرکوب بی امان و گسترده هر اعتراض کارگری به هم آمیخته است، تا نهایتاً بتواند سفینه حیات استثمار و توحش سرمایه داری را از غرق شدن باز دارد.

آنچه جناح رقیب در مورد دولتیان جدید سرمایه و دار و دسته احمدی نژاد بر زبان می رانند، نیز همه و همه دعاوی بی اساس است. تیم احمدی نژاد هر چه کرده است و هر چه می کند، نیاز جبری رتق و فتق مصالح سرمایه و بخش غیرقابل گریزی از کارزار ارتجاعی و بشر ستیز بورژوازی برای تحمیل ملزومات بقای بردگی مزدی بر طبقه کارگر است. روند پرشتاب فاز تازه رویش انحصارات بزرگ و سیر بی سابقه تمرکز سرمایه در بازار انباشت داخلی، بعلاوه فشار بحران اقتصادی جاری در سه دهه اخیر، لامحال یک بیکاری گسترده چندین میلیونی را در پی داشته است. وقتی که نظام سرمایه داری به حکم نیاز ارزش افزائی سرمایه، این توده عظیم را از کار بیکار می کند باید برای جلوگیری از اشتعال آتش خیزش و انقلاب این جمعیت هم چاره ای بیاندیشد. این که این چاره اندیشی هیچ بردی دارد یا نه؟ کور می کند یا شفا می دهد؟ و یا هیچیک؟ مسأله دیگری است. طرحهای احمدی نژاد بر خلاف آنچه که برخی می پندارند نه از نوع سقاخانه سازیهای دوران ناصرالدین شاه قاجار! که عین راه حلهای رایج و شایع بورژوازی جهانی در قرن بیست و یکم است. احمدی نژاد به بخش وسیعی از این بیکاران وعده وام ازدواج داده است. این از نوع همان چاره گریهای منحنی است که از ژرفای سیاستهای روز طبقه بورژوازی بر می خیزد. به موجب این طرح حدود 15% کل درآمد 40 میلیارد دلاری صندوق ذخیره

ارزی دولت، به صورت وام در اختیار یک جمعیت نسبتاً وسیع بیکار یا بعضاً شاغل قرار می گیرد. این رقم در چهارچوب محاسبات بورژوازی بخشی از 77000 میلیارد تومان سرمایه آزاد یا سرگردان یا به روایت اقتصاددانان سرمایه، « نقدینگی» موجود در جامعه است که با اجرای طرح احمدی نژاد، با نرخ سودی هر چند نازل تر از نرخ سود عمومی، یعنی در سطح بهره بانکی، از حالت آزاد و راکد خارج می گردد. بورژوازی همزمان در چهارچوب این طرح، تقلاي خود برای ریختن آبی بر آتش خشم و عصیان یک جمعیت وسیع بیکار و مقابله با خطر طغیان آنان را، نیز به نمایش می گذارد. در مورد وضعیت بازار بورس در این دوره نیز بر خلاف آنچه شایع است و یا تحلیل گران سقاخانه ای تصور می کنند در اساس خود هیچ ربطی به نامطلوبی تیم دولتی احمدی نژاد برای سرمایه داری ایران یا سرمایه داری جهانی ندارد. واکنش بازار بورس به ترکیب کابینه های متفاوت بورژوازی در جوامع مختلف یا سیاستهای اتخاذ شده توسط این و آن دولت سرمایه داری به خودی خود، مبین چاره گر بودن یا نبودن دولتها یا سیاستهای آنان برای غلبه بر معضلات و تتکناهای سرمایه داری نیست. از آن مهمتر و اساسی تر اینکه چاره گر بودن و نبودن طرحهای دولتها در کار حل و فصل مشکلات سرمایه حداقل مشغله توده های کارگر نیست. اگر بناست واکنش بازار بورس، به رویدادهای اقتصادی و سیاسی روز را از منظر زندگی و مبارزه طبقه کارگر نگاه کنیم، آنگاه باید قبل از هر چیز به مکان و موضوعیت این پدیده در کل سیستم بازتولید سرمایه اجتماعی کشورها یا کل سرمایه جهانی نظر اندازیم. بورس و فروش اوراق سهام یک اهرم کارساز در توسعه انباشت متمرکز سرمایه و در همان حال یک مکانیسم نسبتاً مؤثر سرمایه در مقابله با گرایش نزولی نرخ سود است. بورس های معتبر دنیا، بطور روزمره ارقام بسیار عظیمی از جوه پراکنده دارائی های کوچک و بزرگ را جمع آوری کرده و یکر است در اختیار سرمایه مالی متمرکز بین المللی و از این طریق در اختیار تراستهای غول پیکر مالی و صنعتی جهان قرار می دهند. انحصارات بزرگ بین المللی در همان حال که کل این جوه عظیم را اینجا و آنجا در سودآورترین حوزه های انباشت جهانی پیش ریز می کنند سهمی بسیار کمتر از نرخ سود عمومی به صاحبان کوچک سهام جزء و پراکنده پرداخت می نمایند. همین امر که جویبارهای نازک جوه مالی متفرق در سیطره تملک آنان به سرمایه های عظیم پرسود تبدیل می شود، اما آنان سودی پائین تر از نرخ سود عمومی به دارندگان آنها می پردازند، برای سرمایه اجتماعی هر کشور یا کل سرمایه جهانی به صورت یک مکانیسم مؤثر مقابله با کاهش نرخ سود عمل می نماید. بورسهای موجود دنیا سوای این مسأله، در هر گام و در واکنش به هر جابجائی اقتصادی یا سیاسی بی اهمیت، کل پس اندازهای پراکنده متعلق به میلیونها انسان کم درآمد مستأصل و دل بسته به اوراق بورس را عملاً فاقد اعتبار می کنند و همه آنها را یکجا به قلمرو مالکیت سرمایه داران بزرگ خصوصی و دولتی منتقل می نمایند. آنچه در طول سال چند سال اخیر در ایران و در رابطه با بازار بورس رخ داده است، نیز سوای توسل متعارف سرمایه به مکانیسم ها و شعبده بازیهای حفظ بقا یا دستکاری لازم موقعیت خود در مقابل خطر همیشه جاری جنبش کارگری نبوده و نمی باشد. بورژوازی ایران در سیر صعودی چند ساله شاخص بورس، ارقام هنگفتی از امکانات معیشتی بخشهایی از اقشار کم درآمد جامعه را به سرمایه انحصارات دولتی و خصوصی پیوند زد و متعاقب آن در سینه سای نزولی این شاخص کل این ارقام را با سرعت تمام از بد آنها خارج و به عین سرمایه سرمایه داران مبدل ساخت.

2

بحث پیرامون سیاست ها و راهکارها یا نوع دیپلوماسی خارجی این دولت و آن دولت سرمایه داری از منظر اینکه سیاست ها و سمتگیریهایش برای بورژوازی چاره ساز هست یا نیست؟! مشکل هر طبقه و جنبشی که باشد، مشکل پرولتاریا و جنبش کارگری نیست. دولت احمدی نژاد، طرحها و جهتگیری های او به همان اندازه مطلوب و مقبول سرمایه اجتماعی است که برنامه ریزی ها و سیاستهای اسلاف وی برای سرمایه داری ضروری و مطلوب بودند. آنچه در اینجا عقب مانده و سقاخانه ای به نظر می رسد

از بطن تنگناها و تناقضات و راه حل یابی های همان شیوه تولید یا مناسبات اقتصادی - اجتماعی نشأت می گیرد، که جامعه مدنی خاتمی، پروژه سازندگی رفسنجانی و اقتصاد جنگی موسوی از آن سرچشمه می گرفت. جناح بندیهای موجود درون بورژوازی و قدرت سیاسی سرمایه داری ایران، نه پدیده خاص ایرانی، اسلامی، شرقی و از این قبیل دسته بندیهای بی معنی که مشخصه عام و رایج طبقه سرمایه دار در سراسر دنیاست. منازعات میان بخشهای مختلف بورژوازی در ایران، نه فقط تافته ای جدا از جدال و مشاجره رایج میان احزاب سیاسی بورژوازی در سایر ممالک سرمایه داری نیست که نسخه معمول و کم و بیش منطبق همان کشمکشها و رقابت پردازیها است.

تعارضات پیشینه دار و جاری درون دولت سرمایه داری ایران، در اساس خود، جنگ و ستیز روایات مختلف اسلامی، در باره حکومت و اقتصاد و سیستم بانکداری و قوانین شرع و عرف یا مشروطیت و مشروعیت و جامعه مدنی و اسلامی نبوده و نمی باشد. این تعارضات در دنیای واقع، بر محور به پا نمودن دولت سرمایه داران به جای دولت سرمایه داری!! و امثال این مؤلفه ها نچرخیده و نمی چرخد. همه جناحها حتی عقب مانده ترین و قرون وسطائی ترین آنها از زبان سرمایه حرف می زنند. همه به اندازه هم و هر یک درنده تر از دیگری چگونگی بود و بقای پروسه انباشت و ارزش افزائی سرمایه را تدبیر می کنند. همه با هم و ددمنشانه تر از همدیگر راه و رسم تحمیل وحشیانه ترین میزان استثمار سرمایه از نیروی کار را برنامه ریزی می نمایند. همه بسیار ژرف حرف دل سرمایه را می فهمند و برای تحقق بخشیدن به منویات سرمایه تلاش می کنند. تمامی گفته ها، راهبردها، طرحها و خط و نشان کشیدنیهای داخلی و خارجی دولت احمدی نژاد، یک به یک و مو به مو، وجوه مکمل همان سیاست ها و شعارها و جهتگیریها و خطوط کار دیپلوماسی دولتهای سلف او هستند. این نفس فرمولبندیهای سنجیده یا نسنجیده احمدی نژاد نیست که کارکرد روز دولت وی در پهنه سیاستگذاریهای اقتصادی و اجتماعی و روند تقابل بورژوازی با طبقه کارگر را رقم می زند، بلکه سرمایه است که هر کدام از این حرفها و فرمولبندیها را در در مسیر مطلوب خود دستکاری می کند و انسجام می بخشد. تمامی اعضای دولت جدید بورژوازی، در مراسم اخذ رأی اعتماد از پارلمان سرمایه، بر پای بندی بی قید و شرط خویش به آنچه که توسط دولتهای ماقبل آنها طراحی شده است تأکید مؤکد و مکرر به عمل آورده اند. هر 4 وزیر پیشنهادی نفت به کرات در مقابل پرسشهای روزنامه نگاران توضیح داده اند که پدیده ای به نام مافیای نفتی نمی شناسند!! مافیای نفتی اصطلاح عامیانه ای است برای اشاره به تراست های بزرگی که توسط بخش خصوصی در قلمرو انعقاد قراردادها یا تولید و فروش نفت و فراورده های نفتی پدید آمده است. سرمایه داران ابوابجمعی طیف رفسنجانی از جمله مهمترین صاحبان این تراستهای عظیم نفتی هستند. در طول دو دهه اخیر صدها انحصار بزرگ صنعتی و مالی، در قلمروهای گوناگون اقتصادی، توسط سرمایه داران خصوصی تأسیس گردیده است. بیشتر صاحبان این انحصارات دولتمردان رژیم اسلامی و شرکای آنها هستند. کمتر بخشی از حوزه صنعت، معدن، جنگلداری، کشاورزی بزرگ، تجارت یا حوزه های دیگر اقتصاد جامعه وجود دارد که در سیطره نفوذ بلامنازع این انحصارات و کنسرن های عظیم سرمایه گذاری نباشد. شبکه وسیع و غالباً پیچیده ای از سرمایه گذاریهای انبوه انحصاری مشترک میان سرمایه داران داخلی و بین المللی در عرصه های مختلف اقتصادی پدید آمده است که در بسیاری موارد کارگران آن حوزه ها هیچ اطلاعی از اسم و رسم صاحبان شرکتهای ندارند. سیر تمرکز سرمایه در سالهای اخیر به تشکیل این انحصارات بزرگ خصوصی و دولتی جدید در کنار انبوه انحصارات پیشین منجر گردیده است. دولت احمدی نژاد در کلیه سطوح برنامه ریزی و در تمامی رویکردها و پروژه های پیش روی خویش، نسبت به پاسداری بی قید و شرط، از منافع تام و تمام این کنسرن های عظیم صنعتی و مالی سوگند وفاداری یاد کرده است.

فاز جدید تمرکز و انحصاری شدن سرمایه که سالهاست روند جاری پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران بوده است در دولت احمدی نژاد نیز با همان شتاب دنبال شده است. شمار کارگاهها و واحدهای تولیدی کوچکی که در طول ماههای اخیر زیر فشار این روند به ورطه تعطیل فرو رفته اند به هیچوجه از گذشته کمتر نیست. موضوعی که تداوم تحقق آن، یکی از شروط مهم ورود قطعی و نهائی ایران به

سازمان تجارت جهانی بوده است. دولت احمدی نژاد در پیشبرد این روند یا به بیان دقیق تر در پاسخ به ضوابط ورود نهائی ایران به سازمان تجارت جهانی حتی از دولت سلف خود گوی سبقت ربوده است. «سهام عدالت» وی در همان حال که از هر لحاظ برای طبقه سرمایه دار ایران با خیر و برکت همراه است در عمق خود یکی از راهکارهای مهم بورژوازی برای طی مطلوب این پروسه را هم به نمایش می گذارد. بر طبق مصوبه مجلس هفتم، تا پایان سال جاری خورشیدی، بیش از 1500 میلیارد تومان «اوراق مشارکت» به اقتشار مختلف اجتماعی فروخته خواهد شد. فروش این اوراق که حدود 8% کل نقدینگی موجود یا «سرمایه های آزاد» را تشکیل می دهد یک پاسخ جدی به نیاز تمرکز بیشتر و بیشتر سرمایه اجتماعی است. بخش اعظم خریداران این اوراق سرمایه داران کوچکی خواهند بود که کارگاه تولیدی کوچک آنها بنا به جبر پروسه تمرکز شرائط بازتولید خود را از دست می نهند. رئیس جمهور جدید بورژوازی حین انجام این فریضه اساسی شرع سرمایه کوله باری سنگین از بساط جادو و جنبل نیز پیش روی مردم ناراضی پهن می کند و با هر چشم به هم زدن، صدها معجزه عدالت اسلامی!! از نهانخانه اسرار سرمایه و سازمان تجارت جهانی بیرون می کشد.

اینها همه توضیح و اوضاحت است. تصور اینکه دولت احمدی نژاد یا هر دولت دیگر سرمایه داری جز این کند عمیقاً غلط و بی معنی است اما اشاره ما به این نکات نیز از اشتیاق وافر ما به بازگویی بدیهیات ناشی نمی شود. روی سخن با همه کسانی است که هم و غم خود را مصروف آن نموده و می نمایند تا کاتولیک تراز پاپ، نامطلوب بودن دولت احمدی نژاد برای بورژوازی ایران را اثبات کنند! اگر این حرفها از سر دلسوزی برای بورژوازی است و اقعیت این است که طبقه سرمایه دار ایران به مطلوبیت این دولت همسان همه دولتهای دیگرش، برای خود یقین دارد و اگر بحث احیاناً بر سر پرولتاریا است بهتر است، دوستان ما باور کنند که کل بود و بقای سرمایه و وجود هر نوع دولت بورژوازی برای کارگران «عذاب الیم» است.

در جامعه سوئد، این پرهیاهوترین الگوی دموکراسی و مدنیت سرمایه داری، در سر یکی از تندپچههای حساس توفش بحران اقتصادی، طیف احزاب راست تر و هارتر بورژوازی به دنبال سال ها ایفای نقش اپوزیسیونی، احزاب سوسیال دموکرات و چپ را به موقعیت اپوزیسیون فرو راندند. سوسیال دموکراسی سوئد در آن مقطع، در همان حال که ظاهراً برای این باخت بزرگ خود اشک می ریخت، در عالم واقع آن را یک برد مهم خود تلقی می نمود. سوسیال دموکراسی در این گذر، نه از زاویه منافع ویژه حزبی، که دقیقاً از منظر مصالح کل سرمایه اجتماعی و کل طبقه بورژوازی سوئد، یا به بیان دقیق تر از منظر کل سرمایه به سیر حوادث خیره می شد. حزب سوسیال دموکرات با تیزبینی و عاقبت نگری کامل یک حزب مدافع موجودیت سرمایه داری می دید که در آن لحظه خاص فقط وحشیانه ترین اشکال تعرض به تمامی وجوه معیشت و رفاه اجتماعی طبقه کارگر سوئد است که می تواند پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی را از خطر یک اختلال بالفعل و سرنوشت ساز رهائی بخشد و این کاری بود که انجام آن با دست بلوک بندی راست تر سرمایه هم طبیعی تر انجام می گرفت و هم در درازمدت بسیار بیشتر و بهتر منافع کل بورژوازی را تضمین می کرد. رویه متفاوت اما کاملاً همگن و همساز همین واقعه 4 سال بعد در همین جامعه سوئد اتفاق افتاد. این بار طیف احزاب راست تر بورژوازی بودند که انتخابات را می باختند و باخت آنها برای کل سرمایه اجتماعی سوئد، مستقل از طیف بندی درونی آن یک پیروزی جدی محسوب می شد. در اینجا عروج مجدد سوسیال دموکراسی به اریکه ایفای نقش مسلط دولتی بود که می توانست شعله های خشم طبقه کارگر عاصی سوئد علیه نظام سرمایه داری را مهار نماید.

افول و عروج گرایشات یا جناحهای مختلف بورژوازی ایران به قلمرو نقش مسلط تر در قدرت سیاسی نیز قرار نیست پدیده ای متفاوت از سیر طبیعی این جابجائی ها در کل جهان سرمایه داری باشد. علم و کتل جامعه مدنی خاتمی و هیاهوی یهود ستیزی احمدی نژاد، «گفتگوی تمدنهای اولی» و شعار «تمدن اسلامی دومی»، غرب دوستی جنبش اصلاحات و شوق دوستی دار و دسته اصولگرا و دهها نمود دیگر این تمایزات و تفاوتها در عمق رابطه سرمایه و ملزومات بازتولید سرمایه اجتماعی با تمامی ذرات و تار و پود خود با هم ارگانیک هستند. جامعه مدنی خاتمی آلترناتیو بورژوازی ایران برای دوره ای بود

که بازار داخلی انباشت سرمایه به هجوم سرمایه های غربی بیشترین و حیاتی ترین نیازها را داشت. قراردادهای عظیم منعقد در این دوره هر کدام نقشی بسیار مؤثر و تعیین کننده در سر و سامان دادن به معضلات پروسه بازتولید و انباشت متمرکز سرمایه ایفاء می کردند. این وضع امروز تا حدود زیادی دستخوش تغییر شده است. جنگ امریکا و عراق یک موهبت سترگ آسمانی نصیب بورژوازی ایران نموده است. عراق حالیه بسیار بیشتر از آنکه به حوزه انباشت سرمایه های امریکائی و اروپائی تبدیل شده باشد به قلمرو انباشت سرمایه های ایرانی مبدل گردیده است. سیر تا پیماز کالاهای معیشتی روزمره مردم تا برق مصرفی و همه کالاهای دیگر توسط سرمایه داران ایرانی به بازار عراق صادر می شود. امریکا در عراق به رسواترین شکلی شکست خورده است و بورژوازی ایران تنها نیروئی است که در جنگ امریکا علیه مردم عراق به پیروزی واقعی دست یافته است. جمهوری اسلامی دیگری در عراق در دست تأسیس است. کلیه جریانات درگیر در وضعیت موجود این کشور در حال باج دهی های کلان به دولت بورژوازی ایران هستند. امریکا با حداکثر استیصال بطور آشکار و پنهان از بورژوازی ایران برای دخالت در وضعیت داخلی عراق و کمک به رفع غائله جاری درون این کشور استمداد می نماید. «مام جلال» ناسیونالیستهای کرد ایرانی، از شدت نیاز به کمکهای همه نوعی دولت اسلامی سرمایه، پرونده حمایت قومی خود از جنبشهای چپ و راست کرد ایرانی را بسته است. از اینها که بگذریم کشوری مانند چین بعنوان یکی از بزرگترین قطبهای سرمایه جهانی به تمامی نیازهای انباشت بازار داخلی ایران، بسیار با صرفه تر از بورژوازی غرب؛ پاسخ می گوید. همسایه شمالی نیز هر نیاز باقی مانده و از جمله تمامی مایحتاج تسلیحاتی را به آسانترین شکلی تأمین می کند.

بازار یک میلیارد نفری هند بورژوازی ایران را از تلاش برای صدور محصولات غذایی و خواروبار و کالاهای مصرفی دیگر به اروپا بی نیاز می سازد. امریکا که هیچگاه خطری برای دولت اسلامی نبوده است، اینک زیر فشار عوارض دهشتبار اقتصادی و سیاسی و همه نوعی شکست در جنگ عراق و بحران رو به عمق اقتصادی خود، حتی به اندازه سابق هم هیچ خطری برای بورژوازی ایران نیست. اسرائیل به کرات ورشکستگی وسیع اقتصادی خود را به دنیا اعلام داشته است و در طول سالهای اخیر لحظه به لحظه ژرف تر در ورطه بحران اقتصادی و سیاسی فرو رفته است. در چنین موقعیتی بورژوازی ایران فرصتی طلایی برای باج خواهی از بخشهای دیگر سرمایه جهانی و بطور اخص اروپا و امریکا به نفع سرمایه اجتماعی ایران در پیش روی خود می بیند و رئیس جمهور این بورژوازی در مقام این باج خواهی علیه غرب و اسرائیل عربده می کشد.

عین همین مسأله در مورد مجادلات میان بورژوازی ایران و غرب، بر سر پروژه هسته ای نیز صدق می کند. در اینجا نیز در مقطع حاضر سرمایه داری کشورهای غربی نیست که با علم و کتل ارباب از بورژوازی ایران باج می گیرد. بالعکس این بورژوازی ایران است که با تکیه بر کفه سنگین قوای خود و اشاره به تهدید جدی منافع عاجل بورژوازی غرب در بازار داخلی ایران، می کوشد تا همه دولتهای غربی را به قبول انتظارات خویش و تمکین به توحش های همه نوعی خود متقاعد سازد. در تمامی این حوزه ها دولتمردان سرمایه اخلاف واقعی همدیگر و همه آنها سخنگویان و نظریه پردازان سره سرمایه هستند. «اسلام ناب محمدی» همه آنها بدون هیچ کم و کاست شریعت راستین سرمایه است و هیچ کدام از آنها در بوته آزمون نمایندگی سرمایه داری از هیچگونه نامطلوبیتی برخوردار نمی باشند. معضل واقعی هیچکدام چند و چون جابه جایی دولت سرمایه داری با دولت سرمایه داران نیست. سقاخانه های آنان عین جامعه مدنی آنهاست و گفتگوی تمدن یکی نسخه مطابق اصل غرب ستیزی و یهودزدائی آن دیگری است. سهام عدالت یکی رویه ثانی سازندگی دیگری و طرح انتقال درآمد نفت آنها به سفره فقرا رونوشت مصدق به کارگیری هر چه مؤثرتر درآمدهای نفتی در انباشت متمرکزتر سرمایه است. دعوا همه جا و در تمامی زمینه ها، صرفاً و صرفاً بر سر لحاف ملاست. یکی مدعی است که برای استثمار دلخواه هر کارگر، پیش ریز 100 میلیون ریال سرمایه ثابت کفاف می دهد و دیگری این رقم را در سطح کمتر از 430 میلیون ریال مشکل می بیند. یکی نگران طغیان موج اعتراض توده های کارگر علیه بود و بقای نظام سرمایه داری است و به ضرورت دینار و درهمی افزایش دستمزد هشدار می دهد. دیگری در برج عاج گفتگوی تمدن بورژوازی بر روی افول جنبش

ضد سرمایه داری طبقه کارگر بین المللی حساب باز می کند، بر آنچه که طبقه اش و سوسیال بورژواها و ناسیونالیستها و چپ خلقی در سطح جهانی بر سر این جنبش آورده، تکیه می نماید. خطر را تحقیر می کند و صرف انباشت انبوه تر سرمایه را برای مقابله با آن کافی می بیند!! هیچکدام دولت نامطلوب سرمایه نیستند و هیچیک در کنکاش مصالح انباشت متمرکزتر سرمایه و در پاسخ به نیازهای تحقق آن، از دیگری عقب نمی ماند. همه به اندازه هم برای ادغام هر چه موفق تر سرمایه اجتماعی ایران در سرمایه بین المللی، برای سهم هر چه افزونتر سرمایه اجتماعی ایران از کل اضافه ارزش تولید شده توسط کل پرولتاریای جهانی، برای تحمیل هر چه ددمنشانه تر ملزومات بازتولید و موجودیت سرمایه بر طبقه کارگر دست به کار تلاش و تقلا و توحش بوده اند و خواهند بود. شاید این سخن یکی از نمایندگان فکری بورژوازی برای بیان تفاوتها و تمایزات درون جناحبندهای این طبقه کافی باشد. او می نویسد:

«البته قانون برنامه چهارم، چشم انداز ۲۰ ساله و الزامات جهانی شدن به خصوص بعد از پذیرش ایران به عنوان عضو ناظر سازمان تجارت جهانی تا حدود زیادی مسیر حرکت اقتصادی کشور را تعیین کرده است.

در عین حال، مشکلاتی نظیر فقر گسترده، تورم بالا و بیکاری فزاینده ای که اقتصاد به شدت دولتی ایران را تهدید می کند، اختلافاتی را در نوع مواجهه با این مشکلات پدید آورده که می تواند هر تیم اقتصادی را دچار اختلاف کند.»

3

سخن مانیفست کمونیست این بوده است که: «نزدیک ترین هدف کمونیستها همان است که که دیگر احزاب پرولتاری در پی آن هستند، یعنی متشکل نمودن پرولتاریا، به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی»

این فرمولبندی برای تدوین کنندگان مانیفست خواه در «درون اتحادیه کمونیست ها» و خواه به طور اخص در انترناسیونال کارگری اول معنای کاملاً کنکرت و غیرقابل تفسیری داشت. اینکه کمونیستها باید همه مساعی خود را به کاربندند تا توده های کارگر را به صورت یک طبقه متشکل سازند و این قدرت متشکل و مستقل طبقاتی، در نخستین گام، به سیادت بورژوازی پایان بخشد و قدرت حکومتی خود را مستقر سازد. متشکل شدن پرولتاریا بعنوان یک طبقه معنای بسیار صریح و مشخصی دارد. کارگر زمانی که از متحد شدن و متشکل گردیدن همزنجیران خود بعنوان یک طبقه سخن می راند، نمی تواند بر سرشت ضد سرمایه داری و هدف محو سرمایه داری این جنبش، خط بطلان بکشد! مثل روز روشن است که تدوین کنندگان مانیفست و جنبش کارگری متحد در انترناسیونال اول، در بحث متشکل شدن کارگران، تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر را می دیدند و در گفتگوی سرنگونی رژیم سیاسی، سرنگونی دولت بورژوازی توسط جنبش ضد سرمایه داری این طبقه را مطمح نظر داشتند. انجمن بین المللی کارگران، انترناسیونال طبقه کارگر برای مبارزه علیه سرمایه داری و محو نظام سرمایه داری بود و تأکید این نهاد اتحاد طبقاتی کارگران دنیا بر احراز قدرت حاکمه سیاسی بعنوان هدف بلافصل جنبش کارگری به هیچوجه نمی توانست درونمایه و اساس ضد سرمایه داری این سرنگونی طلبی را در گورستان جار و جنجال رژیم ستیزی فراطبقاتی دفن کند.

نگاه نویسندگان مانیفست و جنبش کارگری صادر کننده مانیفست کمونیست، به مسأله سرنگونی رژیم سیاسی چنین بود. نگاهی که بسیار خوش درخشید اما بدبختانه «دولت مستعجل» بود و حوادث بعدی درون و بیرون جنبش کارگری بین المللی، مسیر جنگ و ستیز طبقه کارگر را از شعاع تابش آن دور و به ناکجاآباد راه حل پردازیهای دیگر آواره ساخت. تاریخ صد سال اخیر جنبش کارگری جهانی به همان میزان که تاریخ گسست این جنبش از سرمایه ستیزی شفاف کمونیستی است، به همان میزان هم

تاریخ غلطیدن به ورطه پارلمانتاریسم و سندیکالیسم از یکسوی و رژیم ستیزی خلقی و فراطبقاتی از سوی دیگر، به جای رژیم ستیزی ضد سرمایه داری و طبقاتی بوده است.

در باره زمینه های اقتصادی، اجتماعی و تاریخی تحمیل این رخداد بر جنبش کارگری جهانی من به سهم خود، اینجا و آنجا به مناسبت های معین نکاتی را مطرح نموده ام که در اینجا قصد بازگویی آنها را ندارم. در کوتاه ترین بیان، می توان بر خطوط اساسی این زمینه ها، مانند ظهور شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری و تبعات اجتماعی و طبقاتی آن یعنی برآمد امپریالیسم ستیزی ناسیونال بورژوائی در یک بخش و سوسیال دموکراسی در بخش دیگر دنیا، شکست انقلاب اکتبر و عروج بسیار نیرومند قطب سرمایه داری دولتی زیر نام کمونیسم طبقه کارگر، منافع کاملاً همگن، متحد و مشترک اردوگاه سرمایه داری دولتی و ناسیونال چپ بورژوائی و ائتلاف متمرکز این دو قطب در یک نهاد بین المللی مانند کمینترن با پرچم کمونیسم و پرولتاریا!! و حوادث دیگر نوع اینها، اشاره کرد. فشار تأثیرات این رخدادها، همانگونه که جنبش کارگری اروپای غربی را در قیادت سوسیال دموکراسی و حصار تنگ اتحادیه گرائی، به پارلمانتاریسم آویزان می کرد و پارلمانتاریسم را بعنوان ظرف ابراز وجود سیاسی بر او تحمیل می نمود، جنبش کارگری کشورهای آسیائی، افریقائی و امریکای لاتین را هم، همه جا زیر زعامت ناسیونال چپ بورژوائی به ورطه سرنگونی طلبی خلقی و فراطبقاتی ساقط می ساخت.

نقطه عزیمت احزاب، گروهها و محافل میراث دار ناسیونال چپ، سنگر ستیز علیه سرمایه و سرمایه داری نیست. این جریانات به همین دلیل و زیر فشار همین نوع نگاه به مبارزه طبقاتی، سرنگونی طلبی را از سر ضد سرمایه داری پی نمی گیرند. اساس برای آنها، سرنگونی دولت موجود است و سرمایه ستیزی یا کمونیسم آنان به گفته نویسنده «کلیله و دمنه» گویا «گاه و جوی است که خود به تبع حاصل آید»!!! یا بهتر بگوئیم بعدها به تبع حاصل خواهد آمد! از دید همه اینها تا قبل از سرنگونی رژیم سیاسی موجود سخن گفتن از جنبش ضد سرمایه داری یا ضد کار مزدی یک سخن غیرزمینی و اتوپیک است!!! اینان خود با صراحت اعلام می دارند که پیش از سقوط دولت موجود بنا نبوده و نیست که توده های کارگر علیه واقعیت سرمایه داری و علیه کلیه اشکال تسلط سرمایه بر شرائط کار و زندگی خود دست به مبارزه بزنند!! همه اینها به بدترین شکلی تصریح می کنند که گویا سرنگونی دولت بورژوازی، نه کار جنبش ضد سرمایه داری و برای محو سرمایه داری طبقه کارگر، بلکه کار کارگران متشکل در اتحادیه های رفرمیستی سرمایه سالار و جنبش فراطبقاتی است!! ما به مناسبت های مختلف تشریح کرده ایم که این روایت سرنگونی دولت موجود در بهترین حالت و در کمونیست نامتازین قیافه خود، سوای روایت جایگزینی شکل موجود برنامه ریزی کار و تولید کاپیتالیستی، با شکل متمرکز دولتی همین شیوه تولید سرمایه داری هیچ چیز دیگر از آب در نخواهد آمد.

سحن مانیفست این بود که نزدیک ترین هدف کمونیستها متشکل شدن پرولتاریا به صورت یک طبقه علیه سرمایه داری، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی است، اما برای جریانات مورد گفتگوی ما، هدف بطور واقعی، نه متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، نه ضد سرمایه داری بودن جنبش این طبقه، نه سرنگونی دولت موجود توسط جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر، بلکه فقط سرنگونی دولت بورژوازی به امید شروع مبارزه ضد سرمایه داری است!!!.

سوسیالیسم بورژوائی حاضر به قبول این مسأله نیست که کارگران انسانهای عاصی از استثمار و ستم و توحش سرمایه داری هستند و مثل همه انسانهای به جان آمده از استثمار و جنایت و تباهی و فلاکت و فقر می توانند و باید علیه سرچشمه واقعی و بنیاد تمامی این مصیبت ها، متشکل گردند. در منظر و عرف این سوسیالیسم!! توده های کارگر باید هر صبحگاه به خود تلقین کنند و با خود عهد بندند که به هیچوجه شایسته مبارزه ضد سرمایه داری نیستند و سرمایه ستیزی نه در لیاقت و ظرفیت آنها که فقط و فقط در شأن نخبگان و افاضل است. اینها با بیشترین سماجت و اصرار و فلسفه بافی تلاش می کنند تا اس و اساس جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه را در هاله سیاهی از اسرار و مؤلفه های متافیزیکی رمزآمیز سازند. انگار، نه انگار که ضدیت با سرمایه داری یک معبر طبیعی پیکار جنبش کارگری است.

هیچ معلوم نیست که اگر توده های کارگر خودشان، همراه با رهبران و پیشگامان درون طبقه خود، به بورژوازی و به دنیا اعلام کند که ما با موجودیت سرمایه داری مخالفیم و می خواهیم برای محو کامل این نظام خود را سازمان دهیم چرا نباید بر توان و ظرفیت آنها در انجام این کار صحه نهاد؟ و با همه توان برای کمک به آنها بسیج شد؟ چرا اگر کارگران با قامتی افراشته، در برابر بورژوازی بایستند و بگویند که ما مخالف سرمایه داری هستیم، باید حتماً به آنها گفت که اشتباه می کنید!! جنبش شما ضد سرمایه داری نیست و نمی تواند باشد؟! چرا اگر توده های کارگر بپا خیزند و اعلام دارند که بعنوان یک طبقه مخالف موجودیت سرمایه داری همین الان خواستار حصول مطالبات اساسی خویش هستیم و تمامی نیروی پیکار طبقاتی مان را برای تحمیل این مطالبات بر بورژوازی بکار می گیریم، باز هم باید به آنها نصیحت کنیم که خیر! دچار اشتباه هستید!! «کار هر بز نیست خرمن کوفتن»!!! مبارزه علیه سرمایه داری که اینها نیست و در ظرفیت شما نیست!!! باید حتماً نخبگان حزبی به این امر مهم اهتمام کنند!! چرا اگر باز هم همین طبقه کارگر در جوار و متحد رهبران و پیشاهنگان درون خویش، به بورژوازی اخطار کند که می خواهد مبارزه اش را تا محو کامل سرمایه داری به پیش برد و در این گذر و در مسیر پیشبرد این مبارزه لاجرم دولت سرمایه داری را هم از سر راه بر خواهد داشت، باز هم باید به او گفت که اینها همه اتوپی است! این جنبش تو ضد سرمایه داری نیست و سرنگونی رژیم هم به این صورت جالب نیست!!! چرا باید در تمامی این موارد به انکار پرداخت و در مقابل کارگران را فقط به سرنگونی طلبی فراطبقاتی و احتراز از سازمان دادن جنبش ضد سرمایه داری خود اندرز داد؟؟!! این چراها بسیار بسیار مهم هستند اما پاسخ سوسیالیسم بورژوائی به آنها هم بسیار مهم و در عین حال صریح است. از دید آنها باید بر تمامی توان طبقاتی و ظرفیت پیکار طبقه کارگر، خط سیاه کشیده شود، تا از این طریق فلسفه سکت سازی بورژوائی بالای سر کارگران، جاودانه بماند و چشم انداز حاکمیت و تسلط نیروهای طبقاتی بورژوائی و غیرکارگری بر طبقه کارگر از دلپذیری و فروغ و خیرگی فرو نیافتد.

رژیم ستیزی فراطبقاتی راهکار ارگانیک سوسیالیسم بورژوائی در جوامع زیر فشار دیکتاتوری هار و عریان سرمایه داری است. سوسیالیسم بورژوائی مستقل از اینکه واقعیت خود را اذعان کند یا نکند، در تقلائی دستیابی به مکانی در قدرت سیاسی، به دست گرفتن برنامه ریزی کار و تولید کاپیتالیستی و اعمال نوعی برنامه ریزی و نظم سرمایه داری بر طبقه کارگر است. سوسیالیسم بورژوائی در یک بخش دنیا یعنی در جوامع غربی، این هدف را از طریق پارلماناریسم پی می گیرد و در بخشی دیگر یا در جوامعی مانند ایران به رژیم ستیزی فراطبقاتی متوسل می گردد.

تاریخ جست و خیز چپ سوسیال بورژوائی تاریخ رژیم ستیزی فراطبقاتی و ترویج و تبلیغ و تنفیذ این نوع رژیم ستیزی به طبقه کارگر، به جای جنبش ضد سرمایه داری و به جای رژیم ستیزی طبقاتی و ضد سرمایه داری این طبقه است. این روایت سوسیالیسم تاریخاً به میزان توانش به طبقه کارگر القاء کرده است که رژیم ستیزی فراطبقاتی همه چیز و رژیم ستیزی ضد سرمایه داری یک پدیده بی معنی است!!! باید بر این توهم بافی و القاء پردازی سراسر کاپیتالیستی نقطه پایانی گذاشت.

4

یک شاخص سوسیالیسم بورژوائی و یک محصول طبیعی رژیم ستیزی فراطبقاتی طیف این گرایشات آن است که در گفتگو پیرامون دولت موجود یا در کارستان تبلیغ سرنگونی طلبی رژیم ها، هیچگاه به رابطه ارگانیک میان سیاست ها، برنامه ریزیها و راهکارهای کوتاه مدت و دراز مدت دولتها، با روند کار جامعه یا شیوه تولید سرمایه داری کاری ندارند. معضل آنها نه موجودیت نظام سرمایه داری بلکه نبود دموکراسی و وجود دیکتاتوری به عنوان مانعی بر سر راه ابراز حیات فرقه ای و تبلیغ و ترویج و نشر انتظارات گروهی است. نقطه آغاز و پایان حرفهای این طیف، نامطلوب بودن و مستبد بودن و توحش رژیم است و اینکه این رژیم به دلیل ماهیت ضد مردمی، دیکتاتور بودن، سلب آزادی از افراد و متکی بودن به قهر ارتجاعی و بیدادگاهها و شکنجه گاهها و سرکوب وحشیانه جنبشهای اجتماعی و

انقلابی باید سرنگون گردد. در سرتاسر ادبیات چپ غیرکارگری، در طول صد سال اخیر، اشاره به رابطه میان سیاست ها، راهکارها، قهر ارتجاعی و بشر ستیزی دولتها با روند کار جامعه موجود، یا شیوه تولید سرمایه داری، معمولاً یا به کلی گور و گم است و یا از اظهار نظرهای کاغذی تعبدی و عقیدتی چیزی فراتر نمی رود. به کار بردن عبارات «بحران اقتصادی نظام سرمایه داری» و فشار بحران بر رژیم و تلاش رژیم برای سرشکن ساختن بار بحران بر دوش طبقه کارگر و مانند اینها شاید بیشترین ژرفکاویهائی باشد!! که در ادبیات احزاب و سازمانهای چپ غیرکارگری مشاهده شود. در این تحلیلها حتی آنجا که پای مباحثات مشروح تئوریک به میان کشیده می شود باز هم کلی بافیهای سوسیال بورژوازی همه چیز و تشریح نقش دولت موجود در ارکان حیات سرمایه اجتماعی یا مکان برنامه ریزیها، سیاست ها و خرد و ریز راهکارهای این دولت در رابطه با روند کار جامعه و شیوه تولید سرمایه داری هیچ چیز است. مباحثی از قبیل تبیین جمهوری اسلامی به عنوان «دولت نامطلوب برای بورژوازی»!! یا «دولت سرمایه داری و دولت سرمایه دار ها»!! و مانند اینها نمونه صریح و بسیار زنده این کلی بافیهای سوسیال بورژوائی است. جمهوری اسلامی در کل ترکیب حکومتی خود و مستقل از جناحندیهای درونی اش در طول 25 سال اخیر در زمینه پاسخ مطلوب و مناسب به ملزومات مقابله سرمایه اجتماعی ایران با بحران اقتصادی جاری، تحمیل کل بار این بحران بر طبقه کارگر و جستجوی راههای بازسازی یک اقتصاد عمیقاً بحران زده سرمایه داری درون حوزه سرریز بحران اقتصادی سرمایه جهانی، به تمامی رویکردهای مقدور در همه قلمروهای اقتصادی و سیاسی و اعمال کلیه اشکال ممکن توحش و بشرستیزی توسل بسته است. با همه اینها در نوع نگاه سوسیالیسم بورژوائی، هنوز هم رژیم اسلامی فونکسیونها و خصوصیات یک دولت مطلوب بورژوازی را دارا نیست!! نمونه گمراه کننده تر و بی پایه تر این تحلیلها که مخلوق فکر بعدی بانیان و حامیان همان نظریه نخست است، چهار تکبیر یکسره، به اصل واقعیت نمایندگی طبقه سرمایه دار ایران توسط جمهوری اسلامی و رژیم شاه در طول 50 سال اخیر تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران زیر نام «دولت سرمایه داری و دولت سرمایه داران» است. به این نکته از کتاب «چشم انداز و تکالیف» نوشته ایرج آذرین توجه کنید.

«انقلاب ایران بورژوازی ایران را بالغ کرد. این نکته جای تأمل دارد که در مقطع انقلاب بهمن، طبقه کارگر جوان ایران، نشان داد که طبقه ای "برای خود" است، حال آنکه بورژوازی به دلایل تاریخی، صرفاً به مثابه طبقه ای "در خود" و پاسیو ظاهر شد. اما سیر وقایع از سال 1367 و 1368 به بعد برعکس بوده است. (-----) از سوی دیگر، میراث انقلاب 57 برای جامعه ایران حکومت اسلامی ای بوده، که مثل سنگ لحد بر جامعه سنگینی می کند. به همان درجه که جامعه از انقلاب بهمن دور می شد حکومت اسلامی دیگر نمی توانست به اعتبار انقلابی که او را به حکومت پرتاب کرده بود، به بقایش ادامه دهد و ناگزیر از تلاش بوده است تا حکمت وجودی ای برای خود نه در گذشته جامعه بلکه در جامعه حاضر جستجو کند.» (صفحه 40 کتاب)

منظور نویسنده کتاب از بورژوازی ایران در عبارت بالا، کاملاً آشکار است. از دید وی تنها نیروی نماینده بورژوازی در انقلاب و ترکیب قدرت سیاسی بعد از انقلاب، افرادی از نهضت آزادی و جبهه ملی بوده اند که تازه آنان هم کاملاً «در خود» و بیشعور یا فاقد قدرت تعقل بورژوائی عمل کرده اند!! مطابق این روایت بورژوازی ایران، تا سالهای 1367 و 1368 هیچکاره قدرت سیاسی روز بوده است. دولت موجود فقط نقش یک سنگ لحد را داشته است که بر همه جامعه!! و طبیعتاً از جمله، بر سر بورژوازی سنگینی می کرده است!! دولت محصول شکست انقلاب تا پایان این دوره، بدون اینکه ساز و کار یا نهاد قدرت سرمایه باشد!! فلسفه وجودی و اعتبار خود را از انقلاب اتخاذ می نموده است و تنها پس از این تاریخ است که بر سر عقل می آید و به فکر می افتد تا حکمت وجودی خود را نه از گذشته غیر بورژوائی و غیر کاپیتالیستی خود! بلکه از آینده یا از جبر دولت سرمایه داری شدن برداشت کند!! از دید نویسنده، کل کشتار و سرکوب و به آتش کشیدن جنبش کارگری ایران با هدف غلبه بر این جنبش جزء لاینجزای سیاست بورژوازی ایران نیست، فرایند دولتی نمودن سرمایه ها، سیاست کوپنی نمودن و جیره بندی مایحتاج معیشتی انسانها در دوره جنگ ارتجاعی و دهها نمونه

دیگر از این دست اصلاً در جهت حل و فصل معضلات سرمایه داری نبوده است!!، این برنامه ها، طرحها و سیاستها نه پیش فرض اساسی و محتوم بقای سرمایه داری ایران در آن شرائط مشخص تاریخی و نه خرد و بصیرت و تعقل طبقاتی بورژوازی بلکه صرفاً یک عمل قرون وسطائی یک نیروی غیرزمینی بدون ریشه و بن طبقاتی است که زلزله انقلاب آن را به سطح زمین پرتاب کرده است و بسان یک سنگ لحد حتی بر سر طبقه بورژوازی سنگینی می کرده است!! هیچ بی جهت نیست که «اتحاد سوسیالیستی» با رفتن خاتمی و آمدن احمدی نژاد، فوراً به این نتیجه می رسد که: «قدرتگیری جناح جدید، صاحبان سرمایه در ایران را بشدت هراسان می کند. واضح است که نفس ایستادگی دولت احمدی نژاد در برابر روندهای اقتصادی و سیاسی ای که قرار بوده موقعیت ایمنی برای سرمایه داران ایرانی فراهم کند با مخالفت سیاسی بورژوازی ایران و سخنگویان گوناگون او مواجه می شود. اما صاحبان سرمایه ایران در عرصه سیاسی قدرت مقابله مستقل ندارند، بلکه بزرگترین سلاح شان در عرصه اقتصادی است: نه فقط شعارهای احمدی نژاد در مبارزه با فساد و ثروتهای بادآورده به اندازه کافی برای صاحبان سرمایه یادآور مصادره های سالهای نخست انقلاب است، بلکه نفس این که "پیروزی انتخاباتی" احمدی نژاد به معنای گسترش حیطه عمل ارگانهای فراقانونی و تسهیل اعمال خودسرانه است، صاحبان سرمایه را بشدت محتاط می کند، و به نوعی "اعتصاب" در سرمایه گذاری و "کم کاری" در فعالیت اقتصادی سوق می دهد. دولت احمدی نژاد و کلیت رژیم جمهوری اسلامی بیش از بورژوازی ایران زیر فشار عواقب اجتماعی و سیاسی چنین رکود اقتصادی ای قرار خواهد گرفت. (سایت انترنتی اتحاد سوسیالیستی کارگری)

نویسنده مقاله کمی پائین تر ادامه می دهد که:

«طبقه سرمایه دار ایران این بار با چشمان باز به سراغ جناح های مقتدری از رژیم اسلامی می رود که هم بخواهند و هم بتوانند نیازهای پایه ای اقتصادی و اجتماعی او را، یعنی شرایط کارکرد ایمن سرمایه و شخص سرمایه دار را، چه در سطح بین المللی و چه در سطح کشوری، چه از لحاظ قانونی و چه با تضمین های عملی، برآورده کنند. گسست بورژوازی ایران از خواسته های دموکراتیک و سکولار در دوره ای که آغاز شده است به تمامی بالفعل می شود.» (همان منبع)

مشاهده می کنیم که از «دید اتحاد سوسیالیستی کارگری» و صاحبانظران این گروه، دولت جمهوری اسلامی دولت سرمایه داران ایران نیست، کما اینکه بزعم آنان رژیم شاه نیز چنین نقشی نداشته است! رژیم حاضر، فراساختار سیاسی و حکومتی منبعث از روند کار جامعه، یا شیوه تولید سرمایه داری نمی باشد، این دولت نه مظهر حاکمیت و قدرت سرمایه اجتماعی، نه مجری نظم تولیدی سرمایه و نه نهاد اعمال نظم اجتماعی و مدنی و حقوقی سرمایه داری بر طبقه کارگر که صرفاً یک عجزه هر جائی و هرزه است. عجزه ای که دائماً دست به دست می شود، امروز به کام این و فردا بر وفق مراد دیگری می چرخد!! با آمدن خاتمی راه دولت سرمایه داران را پیش می گیرد، در نیمه راه با رفتن وی و آمدن احمدی نژاد یکبارہ کل سرمایه داران ایران بی کس و بی دولت می گردند و خطر موحش بی دولتی ارکان حیات طبقه سرمایه دار را دچار لرزه می سازد.

این تحلیل نه فقط تحلیل طبقه کارگر نیست، نه فقط در ضدیت بنیادی با اساس آموزش های مارکس و نظریه دولت وی قرار دارد، که در عمق خود سواى آه و ناله لیبرالهای کهنه عاشق رشد صنعتی در ایران، هیچ چیز دیگر را منعکس نمی سازد. تمامی مؤلفه ها و عناصر این تحلیل تکرارحرف های گرایش لیبرال صنعتی ایران از دیرباز تا امروز است که نه رژیم شاه را نماینده محق کل طبقه سرمایه داری می دانست و نه بخش هائی از جمهوری اسلامی را دولت ذیصلاح این نمایندگی تلقی می نمود. تفاوت نوع نگاه و بینش صاحبانظران «اتحاد سوسیالیستی ----» با گرایش لیبرال صنعتی بورژوازی، ظاهراً فقط در یک چیز است. اولی ها در شرائط روز جامعه ایران از منظر منافع کل طبقه خویش، از ناخن پا تا موی سر، به انحلال کامل در نئولیبرالیسم دخیل می بندند، همچنانکه در شروع دهه 40 خورشیدی و پیش از آن برای مشارکت در انباشت امپریالیستی سرمایه داری به هر دری چنگ می انداختند، اما «اتحاد سوسیالیستی» دنبال راه و رسم دیگری است. اینان از طبقه کارگر و کمونیست بودن حرف می زنند و در این راستا نقد لیبرالی نئولیبرالیسم را وثیقه اثبات دعوی خویش می سازند. بحث این دوستان در همه چند سال اخیر این بوده و این است که طبقه کارگر باید بر مطالبات فرمیستی خود، در مقابل جنبش اصلاحات بورژوازی یا همان جنبش نئولیبرالی

بورژوازی پای فشارد و البته فراموش نکند که طرح و پیگیری همین مطالبات و همین نقد لیبرالی نئولیبرالیسم تجسم جنبش سوسیالیستی روز اوست!!!

بحث ما در اینجا به طور قطع، بررسی دیدگاهها و نظرات هیچ گروه خاص در هیچ زمینه ای حتی به صورت بسیار تیتروار هم نیست. موضوع گفتگو فقط توضیح بسیار فشرده یک مسأله است. این که رژیم ستیزی طیف وسیع چپ غیرکارگری از میلیتانت دو آتشه گرفته تا همه اشکال دیگرش، هیچ ربطی به مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه داری و دولت بورژوازی ندارد. ردیف نمودن صفات متنوع و متعدد و مکرر و مترادف سرمایه داری، سرمایه داری و باز هم سرمایه داری بعنوان پسوند نام رژیم اسلامی یا هر رژیم دیگر، با هدف اثبات پای بندی عقیدتی خود به سرمایه داری بودن رژیم هم به خودی خود، حلال هیچ مشکلی نیست و هیچ سرسوزنی بار واقعی سوسیالیستی یا کارگری به سرنگونی طلبی این طیف نمی بخشد. در خارج از مدار تعلق واقعی به جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر و بدون اتکاء ارگانیک، آگاهانه، طبقاتی و مارکسی به این جنبش و به دورنما و مطالبات آن هر نوع رژیم ستیزی و سر دادن شعار سرنگونی سوای نوعی رادیکالیسم کاغذی سوسیال بورژوائی و دموکراسی طلبانه هیچ معنای دیگری نمی تواند داشته باشد.

سرنگونی طلبی چپ غیرکارگری خواست سرنگونی دولت سرمایه داری به مفهوم واقعی طبقاتی و مارکسی آن نیست. سرنگونی دولتی نیست که رابطه خرید و فروش نیروی کار و بردگی مزدی را بر طبقه کارگر تحمیل می کند. چپ غیرکارگری علیه دولتها به این اعتبار و به خاطر داشتن این نقش و فونکسیون نمی جنگد. با رژیمها به این دلیل که سد راه سازمانیابی جنبش ضد کار مزدی توده های کارگرند، دچار معضل و ستیز نمی باشد. سرنگونی طلبی سوسیالیسم بورژوائی تلاش برای سرنگون ساختن دولتی است که دولت دموکراتیک بورژوازی نیست!! اگر این دولت بورژوازی به دموکراسی تمکین نماید و آزادی تحزب و تلاش وی را تضمین کند سرنگونی آن نیز منتهی است!!!

تحلیلهای و موضعگیری های نوع اتحاد سوسیالیستی کارگری فقط یک نمونه و البته نمونه بسیار گوی است. نظریه پردازان این گروه تا قبل از عروج جنبش اصلاحات در چهارچوب احزاب گذشته خویش سرنگونی طلب بوده اند، اما خود با طول و تقصیل تمام توضیح داده اند که احزاب متبوعشان، ربطی به طبقه کارگر نداشته است. جدائی آنان از آخرین حزب مفازن با علم و کتل «جامعه مدنی» خاتمی بوده است و آنها این علم و کتل را تجلی عروج بورژوازی آگاه و «برای خود»!! به قدرت سیاسی، دانسته اند!! کتاب «چشم انداز و تکالیف» ضمن عزیمت از این تبیین و تصویر دورنمای استقرار دولت سرمایه داران که برای آنها بسیار تازگی داشت!! به کارگران اخطار می کرد که مشارکت در الگوی جدید اقتصادی بورژوازی!!! و تلاش برای جلب حمایت برخی اقشار طبقه از این مشارکت!! درخواست سندیکا و دستمزد برای تمامی کارگران و نه فقط بخشی از آنها، خودداری از اعتصاب در مراکز تولیدی کوچک به دلیل خطر بیکاری!!! و مطالباتی از این دست تنها بستر جنبش سوسیالیستی کارگران است.

«اتحاد سوسیالیستی کارگری» شاید هم که همیشه به سرنگونی طلبی وفادار بوده است و این مسلماً کار بسیار خوبی است اما هر کارگر ایرانی یا هر کارگر هر کجای دیگر حق دارد از آنها و از همه طیف چپ مشابه و همسوی آنها بپرسد که راستی راستی آنان سرنگونی چه چیز را دنبال کرده و دنبال می کنند؟ سرنگونی دولتی که هیچگاه دولت سرمایه داران نبوده است و مدتهای مدید بسان یک خشت لحد بر سر بورژوازی سنگینی می کرده است؟! سرنگونی دولتی که برای انباشت سرمایه فقط ضرر و خطر داشته و دارد؟!!

اتحاد سوسیالیستی در رابطه با جنبش کارگری سوای رفرمیسم و سندیکالیسم هیچ چیز دیگری طرح و تبلیغ نکرده است و در چنین وضعی سرنگونی طلبی وی قرار است چه گلی به سر کارگران بزند؟ و اگر کارگران از درون یک جنبش صرفاً رفرمیستی و سندیکالیستی حتی رژیم موجود را سرنگون کنند چه چیزی بیش از سرنگونی رژیم شاه به چنگ خواهند آورد؟ سرنگونی طلبی رادیکال کارگری و کمونیستی تنها در صلاحیت جنبشی است که در کلیه عرصه های حیات ابراز وجود خود ضد کار مزدی است و در راستای لغو کار مزدی به پیش می تازد.

جنبش لغو کار مزدی تنها جنبشی است که سرنگونی رژیم سیاسی را از سنگر پیکار طبقه کارگر علیه اساس سرمایه داری پی می گیرد. نقطه عزیمت این جنبش ضدیت با سرمایه داری است و سرنگونی طلبی برای وی جزء لاینجزای پروسه ستیز برای نابودی کار مزدوری است. این تنها شکل درست سرنگونی طلبی برای طبقه کارگر ایران و طبقه کارگر در هر کجای دیگر دنیاست. در اینجا مبارزه ضد سرمایه داری به زمان بعد از سرنگونی رژیم سیاسی موکول نمی شود، بلکه طبقه کارگری که در کلیه عرصه های حیات اجتماعی خود با سرمایه داری در جنگ است همزمان برای سرنگونی دولت بورژوازی نیز پیکار می نماید. این جنبش در راستای بسیج و سازمانیابی توده های کارگر حول یک مانیفست زنده، شفاف و بالفعل ضد سرمایه داری به پیش می تازد. مانیفستی که طبقه کارگر را در مقابل کل عینیت موجود و واقعیت نظام بردگی مزدی قرار می دهد تا شیرازه حیات این نظام را در همه قلمروها به چالش کشد. این مانیفست روند کار جامعه موجود را می کاود و کل فرایند تولید و بازتولید سرمایه اجتماعی را کالبدشکافی می کند. تمامی جزئیات پروسه کار و تولید اجتماعی و آنچه را که توده های وسیع طبقه کارگر در کلیه قلمروهای رابطه خرید و فروش نیروی کار انجام داده اند، همه و همه را در جبهه گسترده کارزار طبقاتی موضوع چالش خود می کند. خواستار محو رابطه خرید و فروش نیروی کار و برچیدن بساط کار مزدوری است. خواهان برنامه ریزی کل کار و تولید اجتماعی، توسط شوراهای متشکل از آحاد توده های خویش است. مانیفست جنبش لغو کار مزدی سیمای اجتماعی و مادی این برنامه ریزی را با داده های عینی پروسه کار و تولید حی و حاضر توده های کارگر تکمیل می کند. جنبش ضد سرمایه داری جنبشی است که فعالین و نیروهای دست اندرکارش، برای تشکل و متحد نمودن کل پرولتاریا حول این مانیفست تلاش می نمایند. در این جنبش هر مطالبه ساده معیشتی و رفاهی کارگران از حداکثر اهمیت برخوردار است. افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، عالی ترین سطح تأمین اجتماعی، بهداشت و درمان و آموزش رایگان هر چه بهتر، سالم ترین محیط زیست، تحقق هر نوع آزادی سیاسی و حصول همه اشکال حقوق انسانی، لغو قطعی کار کودک و تضمین مناسب و محتوم رفاه سالخوردگان و همه مطالبات این نوعی، سلسله سنگرهای به هم پیوسته آن در یک کارزار سراسری ضد سرمایه داری هستند. در تمامی این عرصه ها می کوشد تا جنبش یک طبقه اجتماعی باشد و این خود منضم این معنی است که راه مقابله خود با بورژوازی را، در ایجاد یک تشکل سراسری طبقاتی و ضد کار مزدی جستجو می نماید. تشکلی مرکب از کلیه نیروهای طبقه اش، مرکب از کارگر مولد و غیرمولد، زن و مرد، شاغل و بیکار، خارجی تبار! و داخلی تبار! و --- معنای این مؤلفه آن است که در هر شرائطی و زیر فشار هر تنگنایی، با کمک آگاهان اندرونی، با کمک کارگران کمونیست و کمونیست های اندرون خود، در راستای تدارک ابراز وجود سراسری توده های کارگر به صورت یک طبقه اجتماعی مبارزه می نماید. همین مؤلفه خود، یک شاخص اساسی، در کار تفکیک میان جهت گیری ضد سرمایه داری، با رویکرد سندیکالیستی و سوسیال بورژوائی در درون جنبش کارگری است. بحث بر سر این نیست که کارگران حتماً در هر وضعیت و هر دوره به طور بالفعل قادر به نمایش قدرت خویش به صورت یک طبقه هستند!! اینکه تهاجمات هار سرمایه و سایر عوامل در جهت سلب این توان و امکانات از طبقه کارگر عمل می کنند، توضیح و احضات است. اما گفتگو بر سر راهبردها و راه حل‌هایی است که جنبش کارگری در هر برهه پیکار اتخاذ می کند. موضوع جدال این است که آیا این راهبردها و راهکارها در عالم واقع این جنبش را بسوی اعمال قدرت متشکل ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی سوق می دهد یا بالعکس در ویرانه های سندیکالیسم و رفرمیسم و فرقه سازی مکتبی اسپیر سیاهچال اسارت سرمایه می سازد؟

حرف جنبش ضد سرمایه داری بسیار صریح و سرراست است. این جنبش در لحظه، لحظه مبارزات جاری و روز کارگران، ضد سرمایه داری ظاهر می گردد، ضد کار مزدی حرف می زند و ضد کار مزدی عمل می نماید. در جنگ بر سر دستمزد یا بهبود شرائط کار و نظائر اینها، حرفش این است

که کل دار و ندار سرمایه محصول کار اوست. این طبقه اوست که سرمایه را آفریده است و هر صبح و شام بازتولید می کند. هر دینار افزایش سرمایه، کار اضافی اوست که از ید اختیار و برنامه ریزی و مصرف انسانی وی خارج گردیده است. حرفش اینست که اساس این وضعیت را قبول ندارد و تمکین کنونی او به رابطه خرید و فروش نیروی کار ناشی از ناتوانی موجود اوست. مطالبه دستمزد بیشتر یا شرائط کار و زندگی بهتر وی نه ناشی از قبول موجودیت این نظام بلکه مبتنی بر به کارگیری توان موجودش علیه این نظام است. مخالفان جنبش ضد کار مزدی، در قبال این حرف معمولاً غوغا به پا می کنند که توده وسیع کارگر شعور این حرفها را ندارند!! کارگران اصلاً در موقعیتی نیستند که این مسائل را بفهمند!! طرح این نکات و اقامه این ادعاها فقط در شأن و صلاحیت دانشوران طبقات دیگر است!! پاسخ ما به اینها این بوده و این است که توده های کارگر خود، تاریخاً با همان زبان عامیانه و با احساس طبیعی خود با سرمایه داران عین این حرفها را مطرح کرده اند. این شما و جنبش شما بوده است که آنها را از سنگر ضد سرمایه داری جدا و به «جبهه واحد ضد امپریالیستی» این یا آن بخش بورژوازی راه برده است. پاسخ ما در قبال اینها، این است که لمس استثمار و توحش سرمایه و تنفر عمیق نسبت به این استثمار و توحش برای کارگر یک احساس کاملاً طبیعی است، اما او سخت احتیاج به مارکس و مارکس ها و فعالین آگاه ضد کار مزدی درون خود دارد، تا در راستای همین احساس و نفرت طبیعی ضد سرمایه داری متحد شود، آگاه و آگاهتر گردد، متشکل شود، نیرومند شود، دولت بورژوازی را از سر راه خود بردارد و رابطه خرید و فروش نیروی کار را محو سازد. پاسخ ما به مخالفان جنبش ضد کار مزدی این است که شما و اسلاف شما در یک گذار طولانی تاریخی عکس این کارها را انجام داده اید. تاریخ را با جار و جنجال «کارگران قادر به شناخت استثمار و جنایت سرمایه داری نمی باشند!! آکنده اید. همه جا تلاش کرده اید تا به کارگران القاء کنید که گویا حتماً باید مطیع و منقاد و مجری احکام نخبگان گردند، باید اول در معیت سرمایه داران دموکراسی به چنگ آرند، باید پیشمرگ جنبشهای خلقی و ناسیونالیستی شوند، باید دامنه اعتراض و مبارزات خود را در حصار سیاه سندیکالیسم و اتحادیه گرائی سرمایه سالارانه به بن بست بکشانند» و بالاخره صدها توهم آفرینی دیگر از این دست که وجب به وجب در شیارهای مغز و ذهن کارگران تزریق نموده اید. شما به سهم خود در گسستن جنبش کارگری از ریل ضد سرمایه داری هر چه توانسته اید انجام داده اید و هر توهمی را به درون آن القاء و تزریق کرده اید. تمامی تلاش فعالین جنبش ضد سرمایه داری نیز این است که این وضعیت را تغییر دهند و این نگاه و کردار عمیقاً وارونه بورژوائی را به معبر درست کارگری و ضد کار مزدی خود باز گردانند.

توده های کارگر این ظرفیت را دارند که مبارزه برای دستمزد و بهبود شرائط کار و زندگی خود را بر متن یک مانیفست ضد کار مزدی به پیش برند. کار فعالین ضد سرمایه داری این است که این مسیر را جایگزین مسیر غلطش این جنبش بر بستر سندیکالیسم و رفرمیسم راست و چپ سازند. جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر هیچ دلیلی نمی بیند که بین مبارزه اقتصادی و سیاسی خط فاصل بکشد. کاملاً برعکس، هر دوتا و تمامی قلمرو این هر دوتا را با شاخص سرمایه ستیزی از رفرمیسم سندیکالیستی و دموکراسی طلبی فراطبقاتی متمایز می سازد. وقتی از آزادی سیاسی سخن می گوید، آزادی برای تشدید و تعمیق مبارزه علیه کار مزدی را هدف می گیرد. آزادی شوراها سرمایه ستیز کارگران را خواستار می شود، آزادی از قید قانونیت و قانونمداری سرمایه داری را موضوع مبارزه می کند. به همانگونه که در مطالبه دستمزد و رفاه اقتصادی شریان حیات ارزش افزائی سرمایه را با همه توان موجودش، فشار می دهد و خواستار اختصاص سهم هر چه عظیم تری از محصول کار و تولید خویش به بهبود معیشت و آموزش و درمان و چیزهای دیگرش از یکسو و کاهش تا سرحد ممکن کار اضافی خود برای سرمایه و سرمایه داران می گردد. این جنبش در کارزار سازمانیابی خود، به ایجاد تشکلی همت می کند که کل مبارزه اقتصادی و سیاسی او را بر محور ستیز با کار مزدی و پیوند زدن تمامی حلقه های مبارزات جاری و روز او به زنجیره پیکار سراسری ضد سرمایه داری و برای محو سرمایه داری به پیش برد.

اینها نکاتی است که همراه با نکات فراوان دیگر در مقالات مشروح و مفصل و بسیار متعدد در طول سالهای اخیر پیرامون جنبش لغو کار مزدی طرح شده و مورد گفتگو قرار گرفته اند. این جنبش با این مشخصات و از درون این پروسه جنگ و ستیز سراسری با سرمایه داری است که به مسأله سرنگونی دولت بورژوازی نگاه می کند و تحقق این سرنگونی را تدارک می بیند. چیزی که فاصله آن، با رژیم ستیزی چپ غیرکارگری، به اندازه فاصله میان کمونیسم طبقه کارگر تا کمونیسم بورژوازی است.

6

جنبش ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر با این مشخصات و با این روایت سرنگونی رژیم سیاسی، راه کارزار طبقاتی را پی می گیرد. در منظر این جنبش هر اقدام دولت بورژوازی در هر شمایل و هر ترکیب، پاسخی به نیازهای پروسه انباشت و بازتولید سرمایه است. این دولت مانعی بر سر راه پیشروی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است و باید توسط این جنبش سرنگون گردد. مسیر پیکار علیه رژیم در اینجا بعینه و گام به گام، مسیر مبارزه علیه اساس سرمایه و علیه همه اشکال تسلط سرمایه بر زندگی توده های کارگر است. اینکه طبقه کارگر در کدامین گام از پیشبرد این پیکار، موفق به درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه می شود، موضوعی است که توسط مؤلفه های مربوط به موقعیت تقابل قوای این جنبش علیه نظام سرمایه داری تعیین می گردد. دولت اسلامی سرمایه، بر پایه آنچه که در شروع این مقاله و در نوشته دیگری با نام «سیر رخدادهای اقتصادی، سیاسی روز و ---» آورده ایم در طول سالهای اخیر، با بهره گیری وسیع از موقعیت بسیار ضعیف جنبش کارگری ایران و از طریق تحمیل دهشتبارترین شکل استثمار و توحش کاپیتالیستی بر توده های کارگر توانسته است به موفقیت‌هایی در جهت کاهش فشار بحران بر سرمایه اجتماعی دست یابد. این موفقیت ها اما، با همه اهمیتی که برای سرمایه داری ایران داشته و دارد بسیار گذرا و سخت شکننده است. هر گام این توفیق محصول تشدید و تعمیق هر چه توحشبارتر استثمار کارگران و گسترش هر چه دردناکتر دامنه فقر و گرسنگی و بیحقوقی توده های کارگر است. با این وجود همه شواهد به صورت عینی و عریان از راه رسیدن یک موج بسیار نیرومند و کوبنده بحران اقتصادی به قلمرو بازتولید سرمایه اجتماعی ایران را در آینده بسیار نزدیک در برابر دیدگان ما قرار می دهد. شتاب تمرکز سرمایه در سالهای اخیر و تداوم کنونی آن، بیشتر اقتصاددانان بورژوازی را به افزایش چندین میلیونی جمعیت بیکاران جامعه، متقاعد ساخته است. سیر بیسابقه افزایش بهای نفت که یکی از عوامل اساسی رونق مجدد و انبوه انباشت سرمایه و یک معبر کاملاً مهم صدور سرمایه خارجی به بازار انباشت داخلی بوده است منحنی نزولی خود را آغاز کرده و این روند تنزل در آینده بسیار نزدیک، نقش بحران زای خود را، در شکل فشار سهمگین بر نرخ سود سرمایه اجتماعی ظاهر خواهد ساخت. وضعیت اقتصادی کشورهایی که سرمایه های آنها در بازار داخلی و پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران بیشترین نقش را دارند، در طول سالهای آتی دچار تغییر می گردد و منحنی نرخ سود سرمایه های آنها خواه در شکل مستقیم و خواه از مجرای نرخ سود عمومی سرمایه جهانی، موقعیت سرمایه داری ایران را سخت متأثر خواهد ساخت. مؤلفه اخیر به ویژه در تلفیق با منحنی کاهش بهای نفت و تقلیل مؤثر ورود اضافه ارزشهای نفتی به حوزه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران بر شتاب و قدرت سرکوب موج جدید بحران در اقتصاد ایران خواهد افزود.

از مؤلفه های مهم اقتصادی بالا که بگذریم، عروج نسبی جنبش کارگری ایران و چشم انداز چرخش تاریخی این جنبش بر ریل ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی، رخساره های طلوع یک وضعیت نوین در مبارزه طبقاتی را پیش روی ما قرار داده است. همه داده ها و شواهد ولو نه چندان نیرومند، هشدار می دهند که باید به استقبال این وضعیت مهم تاریخی شتافت. وضعیتی که در درون آن، برای

نخستین بار طبقه کارگر ایران شعار سرنگونی طلبی دولت بورژوازی را، در ناله های هذیان آلود و مرگ آگین دموکراسی جویانه چپ غیرکارگری و افشار مختلف بورژوازی یله نخواهد ساخت، بلکه خواهد کوشید تا این شعار را از ژرفای جنبش رادیکال ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی خویش بر بام جهان سرمایه داری پر طنین سازد.

همه داده های موجود مربوط به مناسبات اساسی میان طبقات اجتماعی فرا رسیدن یک فاز جدید توفش بحران اقتصادی و اوجگیری وسیع مبارزه طبقاتی در سالهای آتی نزدیک را خاطر نشان می سازد. جنبش کارگری این بار باید هر گام مقابله با رژیم سیاسی را با مؤثرترین و استوارترین گامها در کار تقویت و تحکیم جنبش ضد سرمایه داری خود به جلو بردارد. ایجاد و گسترش تشکل سراسری ضد سرمایه داری و اتحاد کارگران همه قلمروهای کار و تولید در درون این تشکل شرط مقدم برداشتن گامهای مؤثر بعدی است. تنها با عبور پیروزمند از این گذرگاه است که می توان راه برپائی شوراهای و نهادهای اعمال قدرت طبقاتی، راه تصرف مراکز کار و تولید توسط این شوراهای و سایر کارهای بعدی را پی گرفت.